

نگاهی بر تحولات سیاسی معاصر ایران به فاصله صدور فرمان مشروطیت

(۱۴ مرداد ۱۲۸۵) تا آغاز استبداد صغیر (۲ تیر ۱۲۸۷)

شایان هوشیار

کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره میانه، دانشگاه ارومیه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ

چکیده

تاریخ ایران معاصر، خصوصاً دوران پر تب و تاب مشروطه و مشروطه‌خواهی، دارای تحولات بسیار مهم سیاسی و اجتماعی متعددی است که بعد از پیروزی مشروطه و صدور فرمان تاسیس مجلس عدالت‌خانه توسط مظفرالدین‌شاه قاجار، جملگی به‌وقوع پیوستند و نقشی بسیار مهم، ای‌سا تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بر تحولات و رخداد‌های سیاسی - اجتماعی بعدی ایران معاصر گذاردند؛ تا جایی که اگر گفته شود تحولات بعدی معلول و محصول تحولات این دوران بودند، سخنی به‌اغراق نرفته است؛ یعنی یک مرتبه و قدم نیز فراتر از این که بگوییم رخداد‌های بعدی ملهم و متأثر از روی‌داد‌های این دوره بوده‌اند. خصوصاً فاصله بین صدور فرمانی که بعدها اصطلاحاً معروف به «فرمان مشروطیت» گشت و در واقع فرمان تاسیس مجلس عدالت‌خانه توسط مظفرالدین‌شاه قاجار بود و به‌عنوان نقطه پیروزی مشروطه و مشروطه‌خواهان بر استبداد قاجار و تحمیل خواسته‌های دموکراتیک مشروطه بر حکومت در نظر گرفته شد تا زمان شروع استبداد صغیر و به‌توپ‌بستن مجلس، یکی از مهم‌ترین نهادها و پدیده‌هایی که از ارزشمندترین ارمغان‌ها و موارث مشروطه بود، توسط کلنل لیاخوف روسی که به‌دستور محمدعلی‌شاه اقدام به این امر کرد، بازه‌ای بس اهمیت‌مند است که تحولات بسیار مهمی را در بر می‌گیرد و از حیث ارزش تاریخی، شایسته بررسی و پرداخت بیش‌تر و بیش‌تری است. در این مقاله سعی شده است به این دوره و تحولات آن نگاهی انداخته شود تا معلوم گردد در حد فاصل پیروزی مشروطه تا به‌توپ‌بندی مجلس توسط حکومت، چه روی‌داد‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی‌ای در ایران آن‌روزگار به‌وقوع پیوسته‌اند و ایران، مشروطه، مشروطه‌خواهان، محمدعلی‌شاه و مردم ایران چه‌ها از سر گذرانده‌اند.

کلمات کلیدی: مشروطه، محمدعلی‌شاه قاجار، تاریخ، ایران، قاجار، تاریخ معاصر، استبداد، مظفرالدین‌شاه قاجار

مقدمه

ایران عصر قاجار، برخلاف تصویر ارائه شده رسمی از آن جامعه که در قالب تاریخ‌نگاری رسمی حکومتی ارائه می‌شود و در تضاد و تعارض با تصویری که ممکن است به شکل پیش‌فرض در ذهن و ضمیر انسان ایرانی و غیرایرانی وجود داشته باشد، جامعه‌ای بسته، بدون تغییر و تحول و جنب و جوش فکری، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی و اقتصادی نبوده است. واقعیت آن است که روایت رسمی در ایران از تاریخ، از گذشته، از آینده، از حال، از فرهنگ، از علم، از فرد، از جامعه، از طبیعت، از جهان پیرامون، از سیاست، از اقتصاد، از صنعت، از دانشگاه، از راه‌آهن، از کارخانه‌جات و از کسر قابل توجهی از جنبه‌ها و ابعاد گوناگون زیست فردی و اجتماعی، به شدت آغشته و آلوده به ایدئولوژی و ایدئولوژی‌زدگی‌ست؛ بنابراین تاریخ و مشخصاً نیز تاریخ معاصر ایران از این قاعده کلی به هیچ‌روی مستثنی نیست؛ اما می‌بایستی عنوان داشت که برخلاف قرائت رسمی، جامعه ایران عصر قاجار به هیچ‌وجه جامعه‌ای بسته و خالی از تحولات در حوزه‌های گوناگون و خصوصاً تحولات فکری نبوده است. اتفاقاً ریشه و مبدا و منشا اکثریت قریب به اتفاق تحولات و روی داده‌ها و رخ داده‌های تاریخی و فکری و سیاسی و اجتماعی در ایران که در آینده کشور ما نیز تاثیر فراوانی داشته است، به جامعه عصر قاجار، دولت قاجار، شاهان، سیاست‌مداران، دولت‌مردان و وزرای قاجاری برمی‌گردد. در دوره قاجار، ما شاهد تحولات و روی داده‌های فکری عظیم، حجیم و عمیقی بودیم که بعدها سرنوشت ایران را رقم زده‌اند.

آشنایی با غرب برای اولین بار به شکل عملی و تاثیرگذار در سرنوشت جمعی ما، در دوره قاجار اتفاق افتاد و علت‌العلل تحولات مختلف و متعدد بعدی شد که هنوز نیز تمام نشده و در جریان‌اند. همچنان‌که به اعتقاد نگارنده، اساساً تاریخ پایان‌ناپذیر است و جریان تداوم آن و تحولات و پدیده‌ها و رخ داده‌های آن نیز توقف‌ناپذیر. این البته بحث جداگانه‌ای‌ست و ارتباط چندانی با موضوع حاضر ندارد. در واقع، این مختصر مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی است که قصد دارد به مشروطه و تحولات بعد از آن تا شروع استبداد صغیر اختصاص یابد. انقلاب مشروطه، به عنوان یکی از عظیم‌ترین تحولات و روی داده‌های ایران معاصر، دارای اهمیت فراوانی در تاریخ ایران است. بخش بسیار اعظمی از آنچه که امروزه در زیست فردی و جمعی ما ایرانیان وجود دارد، بلاشک مدیون و مرهون مشروطه و میراث عظیم آن است. مشروطه و مشروطه‌خواهان منورالفکر و روشن‌اندیش آن بودند که در نتیجه مواجهه‌ها و مشاهدات خود از جهان بیرونی و پیرامونی ایران عصر قاجار، بسیاری از ظواهر و بواطن زیست مدرن را برای ایران و ایرانیان به‌ارمغان آوردند. بسیاری از ساختارها، نهادها، سازمان‌ها، قواعد و افکار شکل‌دهنده عناصر مزبور، برای اولین بار با مشروطه و اساساً با فکر مشروطه‌خواهی بود که وارد ایران شد و آن میراث عظیم را از خود بر جای نهاد. مشروطه برای اولین بار به ایران و ذهن و روان جمعی ایرانی آموخت که برای اداره جامعه می‌بایست از پدیده‌ای به اسم «**قانون**» استفاده و تبعیت کرد. مشروطه به ایران و ایرانی آموخت که حکومت و شخص اول مملکت دارای جایگاه آسمانی و «**فره / ایزدی**» نیست، بلکه مقبولیت و مشروعیت حکومت منوط به خواست و اراده مردم است و از صندوق رای وزارت کشور برمی‌خیزد. مشروطه به ایران و ایرانی آموخت که کلام ذات اقدس شهرباری قانون نیست و خواست و اراده معظم له نیز واجب‌الاطاعه نمی‌باشد، بلکه اساساً پدیده حکومت و دولت، «**قرارداد اجتماعی**» است. مشروطه به ایران و ایرانی آموخت که حکومت و دولت باید در قبال سیاست‌ها، تصمیمات و عملکردهایش به نهادی به اسم «**مجلس**» که متشکل از «**نمایندگان مردم**» است، پاسخ‌گو باشد. مشروطه به روان و اندیشه جمعی ایرانی آموخت که حکومت دارای قدرت مطلقه نیست و حدود اختیارات شخص پادشاه محدود و منحصر می‌شود به آنچه که قانون تعیین کرده و به‌ویژه اجازه داده است؛ وگرنه با قدرت مطلقه فساد از همه نوعش در مملکت پدید می‌آید و کسی را هم یارای مقابله با آن نمی‌تواند باشد. مشابه و مترادف موارد فوق‌الذکر بسیار زیاد است که جملگی دست‌آوردهای مشروطه و مشروطیت است. درست است که مشروطه در عمل هرگز موفق به تاسیس و بنیان نهادن دولتی مشروطه نشد، اما این نیز درست است که توانست میراث عظیمی از خود بر جای گذارد و آن سنت چندین هزار ساله حکمرانی استبدادی را در ایران و اساساً در روان جمعی ایرانیان، از بین ببرد و بگوید که شکل و الگوی صحیح حکمرانی و حکومت‌داری چیست و چگونه است. یا حداقل، موفق به این شد که به ایرانی و ایران

نشان دهد که نوع دیگری از حکومت و حکمرانی نیز وجود دارد. نوعی که بسیار مترقی‌تر، بشردوستانه‌تر، قانون‌مدارانه‌تر، موفق‌تر و کارآمدتر از سنت حکومتی چندین هزار ساله ایرانی است و برای استقرار و اساساً به‌وجود آمدن آن، چندصدسال مبارزه و تحولات عمیق فکری و عملی در اروپا وجود داشته است و مبدا و منشا این الگوی حکمرانی و موارد و مسائل بسیار دیگری که مشابه این مورد است، جهان غرب است.

انقلاب مشروطه را به‌زعم نگارنده می‌توان «**انقلاب قانون**» تلقی و قلمداد کرد که در پاسخ به نیازهای میرم جامعه ایران عصر مظفری (و حتی بسیار قبل‌تر و بعدتر از آن) و در نتیجه تحولات و رخ دادهای تاریخی مختلفی به‌خود جامه عمل پوشید؛ یعنی اگر شخصی بیايد و سوالی بدین مضمون مطرح نماید که «**به‌شکل بسیار خلاصه و مختصر، چه تعریف و تعبیری می‌توان از انقلاب مشروطه داشت؟**»، پاسخ نگارنده به آن شخص، همان تعبیری خواهد بود که در سطور قبلی آمد: «**انقلاب قانون**». اگر تحولات و روی‌دادهای سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی پیش از و منجر و منتهی به مشروطه را بررسی نماییم، متوجه می‌شویم که بیس و پایه انقلاب مشروطه، بسیار قبل‌تر از چهاردهم مرداد یک‌هزارودویست‌وهشتادوپنج گذاشته شده و در بستر و زمینه بسیار بحرانی‌تری از جامعه ایران و در نتیجه دلایل و عوامل متعددی که نیاز محوری جملگی‌شان قانون بوده، شکل گرفته بوده است. تحولات و وقایعی مثل جنبش توتون و تنباکو و بحران قند از مهم‌ترین وقایع منجر به مشروطه‌اند که به‌لحاظ ترتیب تاریخی و قربات زمانی نیز حائز اهمیت هستند؛ اما به‌زعم نگارنده، گم‌شده جامعه ایرانی و به‌ویژه مشروطه‌خواهان، منورالفرکان و روشن‌فکران ایران عصر قاجار، همانند روشن‌فکران بعدی ایران در عهد پهلوی اول، پهلوی دوم و حتی عصر کنونی، همان «**یک کلمه**» ای است که میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله رساله‌اش را نوشت و نزدیک به ۴۰ سال قبل از انقلاب مشروطه منتشر شد و به نوعی شاید بتوان آن را هم از عوامل محرکه جنبش مشروطه به‌حساب آورد. در آثار و منابعی که پیرامون مشروطه کار شده‌اند نیز می‌توان این اذعان را یافت که آن اثر مهم، دلالت بر قانون‌خواهی جامعه ایران و روشن‌فکران ایرانی عصر قاجار در قالب مشروطه دارد. هم در منابع دست‌اول که مصادف با تحقق مشروطه به رشته تحریر در آمده‌اند، هم منابع پژوهشی که بعدها در قالب تاریخ‌پژوهی‌ها و تاریخ‌اندیشی‌ها در خصوص مشروطه قلم‌فرسایی کرده‌اند، به‌وفور می‌توان این نکته را یافت که اساساً فلسفه وجودی مشروطه و شان نزول آن، عمدتاً تحقق و استقرار قانون و آزادی بوده است. از این منظر نیز می‌توان به تایید و تصدیق این نکته بدیهی اشاره داشت؛ اما جدا از این موضوع که جزو بدیهیات مشروطه‌پژوهی است و مورد اذعان، تایید و تصدیق همه‌گان نیز قرار دارد، در این مرحله قصد آن است که به‌شکل مروری و گذرا، نگاهی بر تحولات بعد از صدور فرمان تشکیل مجلس عدالت‌خانه که در چهاردهم مردادماه یک‌هزارودویست‌وهشتادوپنج توسط مظفرالدین‌شاه قاجار در اواخر عمر و قبل از بر تخت نشستن محمدعلی میرزا، فرزندش، به‌امضا رسید و به‌فرمان مشروطه شهرت یافت و نقطه مبدا پیروزی انقلاب مشروطه قلمداد و تلقی گردید، انداخته شود تا معلوم گردد بعد از صدور آن فرمان، چه تحولاتی در کشور به‌وقوع پیوسته و سپس به تحولات بعد از آن که بخش‌های بعدی پژوهش را شامل است، به‌تدریج ورود گردد.

پیشینه پژوهش

برای پژوهش حاضر بلاشک پیشینه‌های فراوانی وجود دارد و کارهای بسیاری صورت پذیرفته است؛ اما حسب موضوع و باتوجه به این که تحقیق حاضر صرفاً به یک بعد از ایران معاصر و تحولات آن پرداخته است، لذا به‌طور مشخص از منابعی استفاده گردیده که در این خصوص اطلاعاتی چه مختصر و چه تفصیلی در اختیار مخاطب و پژوهش‌گر قرار داده‌اند. نگارنده مشخصاً، ترجیحاً، غالباً و عمدتاً از منابعی استفاده نموده که حسب قاعده مزبور عمل نموده باشند و به‌طور اخص نیز پیرامون مشروطه و تحولات آن کار جدی و قابل اعتنائی انجام دهند؛ یعنی علاوه بر تمامی منابعی که در انتهای مقاله لیست‌شان آورده شده، به‌طور اخص از کارهای

سهراب یزدانی و اثر مشهور احمد کسروی (تاریخ مشروطه ایران) به عنوان بخشی از منابع دست اول و نیز پژوهشی موضوع، کمک جسته شده است که امید آن می‌رود مقبول بوده و مورد فایده نیز قرار گرفته باشد.

روش‌شناسی پژوهش

مند انجام پژوهش حاضر بر روی یکی از رایج‌ترین شیوه‌های انجام تحقیقات علمی تاریخی استوار است. شکل کتابخانه‌ای، نحوه‌ای از تحقیقی بوده است که در این مقاله از آن سود جست‌ه‌ایم و مورد استفاده قرار داده‌ایم.

تشکیل مجلس شورای ملی

بعد از صدور فرمان مشروطیت که با پیچیدگی‌ها و تلاش‌های زیاد سرانجام به خود جامه عمل پوشید، نخستین اقدام این بود که مقدمات برگزاری انتخابات فراهم شود تا مجلس شورای ملی متشکل از نمایندگان طیف‌های مختلف مردم تاسیس گردد. در حقیقت، این مورد، عصاره و نتیجه تمام تلاش‌های مشروطه‌خواهانه ظرف سال‌های زیاد بود که داشت به خود جامه عمل می‌پوشید. در راستای تشکیل مجلس شورای ملی، همان‌طور که عنوان شد، نخستین کاری که می‌بایستی انجام می‌گرفت، انجام مقدمات برگزاری انتخابات بود. بر همین اساس نیز شورایی تحت عنوان «**مجلس عالی**» تشکیل شد تا نظام‌نامه انتخابات و برگزاری آن را تدوین و طراحی نماید. این شورا متشکل از طیف‌های مختلف و پرنفوذ زمان، شامل روحانیون، بازرگانان، سیاست‌مداران، شاهزادگان و سرشناسان تهران بودند. عمده کار و محوریت فعالیت این شورا عبارت از آن بود که قوانین مربوط به برخی از کشورهای مترقی و پیش‌رفته‌ای را که الگوی مشروطه‌خواهان و منورالفکران ایرانی بودند، ترجمه کنند و بدین‌وسیله با الگوبرداری از آنان، به تدوین سازوکار برگزاری انتخابات بپردازند. علاوه بر این، نظارت بر انتخابات نیز جزو برنامه‌های آنان جهت هرچه بهتر و سالم‌تر برگزارشدن انتخابات بود. خصوصاً که برای اولین‌بار بود که پدیده‌ای به اسم «**انتخابات**» برگزار می‌شد، ضرورت این مسئله را بیش‌تر و بیش‌تر می‌کرد. از جمله کشورهایی که مورد الگوبرداری مشروطه‌خواهان جهت تدوین نظام‌نامه انتخابات و اساساً قانون بعدی برای کل کشور قرار داشتند، فرانسه و بلژیک بودند. بر همین اساس، دقیقاً بعد از دو ماه از صدور و امضای فرمان مشروطیت، در ۱۴ مهر ۱۲۸۵ مجلس شورای ملی افتتاح شد و سپس شروع به تدوین پیش‌نویس قانون اساسی مشروطیت کرد. این کار، با عجله وافر نمایندگان مجلس انجام شد تا سریعاً به‌تمام برسد. علت این کار، آن بود که نمایندگان به‌خوبی از مخالفت محمدعلی‌میرزا با مشروطه آگاه بودند و احتمال می‌دادند که اگر وی بعد از فوت مظفرالدین‌شاه بر تخت بنشیند، روند اجرای کار با مشکلات جدی‌ای روبه‌رو خواهد شد. ای‌بسا حتی موضوع از بیخ و بن ملغی گردد و نسخه مشروطه نیز در هم پیچد. نتیجتاً دومرتبه بساط استبداد پهن گردد و تلاش‌های فداکارانه مشروطه‌خواهان برای استقرار قانون و مساوات، به‌کل از بین رود؛ بنابراین تلاش‌شان این بود که قبل از فوت شاه بیمار، کار را تمام کنند و به‌امضای معظم له برسانند. جهت تسریع این روند، نمایندگان تلاش کردند در متن و مفاد و محتوای قانون اساسی، چندان بر روی حقوق مردم و کاهش اختیارات دستگاه سلطنت تمرکز و تأکیدی صورت نگیرد و این بخش از موضوع، مبهم باقی بماند. به‌تعبیر دیگر، آنان سعی کردند محتوای قانون اساسی طوری نوشته و تدوین نشود که بدآیند شخص مظفرالدین‌شاه باشد و امضای آن را با مشکل روبه‌رو سازد. چون می‌دانستند اگر نتوانند به‌امضای مشارالیه برسانند، عملاً دیگر امکان چندان برای به‌امضا رساندن آن نخواهند داشت. چون همان‌طور که عنوان گردید، محمدعلی میرزا اولاً به‌شدت مخالف مشروطه و استقرار آن بود، ثانیاً شخصیتی کاملاً متفاوت با پدر داشت و برخلاف وی، دارای طبع ظریف و روح لطیف نبود؛ بلکه کاملاً برعکس بود. نهایتاً تلاش‌های مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس نتیجه داد و مظفرالدین‌شاه در هشتم دی ۱۲۸۵ قانون اساسی را امضا کرد. امضا کردن قانون اساسی، از بخت خوب نمایندگان مجلس و مشروطه‌خواهان از سویی، دقیقاً چند روز قبل از فوت مظفرالدین‌شاه صورت گرفت و وی، به‌روایتی بعد از پنج روز از امضای قانون اساسی، فوت کرد. از سوی دیگر نیز از بخت و اقبال بد نمایندگان و مشروطه‌خواهان، شاه بعد از امضای فرمان مشروطیت فوت کرد و زمام امور به‌دست فرزند

و ولیعهدش، یعنی محمدعلی میرزا افتاد؛ که با تمام وجود مخالف مشروطه بود؛ اما این، همه ماجرا نبود. گرچه تلاش نمایندگان مجلس این بود که قبل از فوت شاه بتوانند قانون اساسی را بهامضای وی برسانند تا از آسیب‌های احتمالی در آینده بر مشروطه و قانون اساسی جلوگیری کنند و اجازه ندهند محمدعلی میرزا (محمدعلی‌شاه بعدی) آن را به‌نابودی بکشاند، یا حداقل خلل و اختلالی در مسیر تحقق آن و روند اجرای ابعاد مختلف آن ایجاد کند، اما واقعیت آن است که نمایندگان مجلس در این کارشان، هم موفق شدند، هم موفق نشدند. موفقیت‌شان از این جهت بود که توانستند قبل از فوت مظفرالدین‌شاه، قانون اساسی را بهامضای معظم له برسانند. عدم موفقیت‌شان اما که به‌مراتب مهم‌تر از موفقیت‌شان بود و در واقع، زمینه‌ساز تحولات و رخداد‌های بعدی شد، در این بود که نیت و قصدشان از بهامضا رساندن زودهنگام قانون اساسی که جلوگیری از مخالفت محمدعلی‌میرزا با آن بود، هرگز نتوانست محقق شود. در بخش‌های بعدی خواهیم دید که چرا قصد و نیت مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس هرگز نتوانست تحقق پیدا کند و چه تحولات و رخداد‌های مهم و سرنوشت‌سازی بعد از فوت مظفرالدین‌شاه و بر تخت نشستن محمدعلی‌میرزا که زین‌پس دیگر با نام «محمدعلی‌شاه» وی را می‌شناسیم، به‌وقوع می‌پیوندند.

فوت مظفرالدین‌شاه و تاج‌گذاری محمدعلی‌شاه

مظفرالدین‌شاه چند روز بعد از امضای قانون اساسی، به‌واسطه بیماری‌ای که داشت، فوت کرد. بعد از فوت شاه بیمار، تشریفات معمول انجام شد و روند انتقال قدرت آغاز گردید. حسب همین قاعده، فرزند و جانشین وی، محمدعلی‌میرزا بر تخت سلطنت نشست و تاج‌گذاری کرد. به پادشاهی رسیدن محمدعلی‌میرزا سرآغاز تحولات بسیار مهم و تعیین‌کننده در تاریخ معاصر ماست. چه، از این تاریخ به‌بعد است که سرنوشت مشروطه رقم می‌خورد و به‌رغم پیروزی‌های نسبی و حتی همچنان که خواهیم دید، نهایتاً فرار محمدعلی‌شاه به سفارت روسیه، اما سرانجام سرنوشتی جز شکست به مشروطه نمی‌رسد. البته اینجا لازم است توضیح مختصری داده شود. آن توضیح نیز این است که مراد و مقصود ما از تعبیر «**شکست مشروطه**» متکی و متمرکز بر شکست از نوع ناتوانی در ایجاد و تاسیس نظام مشروطه است. به این معنا که نگارنده معتقد است که پیرامون شکست یا پیروزی مشروطه و اساساً اندیشه مشروطه، یک دوگانگی وجود دارد. آن دوگانگی عبارت از این است که به اعتقاد ما، مشروطه هم توانست پیروز شود و هم شکست سختی را متحمل شد و به‌کل از بین رفت. به چه معنا؟ بگذارید با شکست مشروطه شروع کنیم. نگارنده به‌جد معتقد است که مشروطه شکست خورد. دلیل این که ما چنین می‌اندیشیم، این است که اولاً سرکوب‌ها و تحولات بعد از پادشاهی محمدعلی‌شاه که تاثیر انکارناپذیر، جدی و سرنوشت‌سازی را بر روی مشروطه و آینده آن گذاردند (که خواهیم دید و مرور خواهیم کرد که چه‌ها بودند) و ثانیاً نتیجه این تحولات (که باز هم خواهیم دید چه‌ها شدند) که کم‌ترین‌شان وضعیت بحرانی بعد از مشروطه در اقصی نقاط کشور و خصوصاً نقاط پیرامونی و به‌اصطلاح «**گریز از مرکز**» بودند و نهایتاً در نتیجه جملگی این‌ها و روی‌داد‌های فراوانی که به یکایک‌شان اشاره خواهیم کرد، شاهد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط رضاخان سردار سپه و سیدضیاءالدین طباطبایی هستیم و بعداً نیز رای مجلس به خلع سلطنت از قاجاریه و تاسیس سلسله پهلوی را می‌بینیم، اگر یک نگاه کلی و مروری به «**هوع حکمرانی**» رضاخان (رضاشاه بعدی) و همچنین محمدرضاشاه پهلوی بکنیم، در می‌یابیم که این شکل از حکومت کوچک‌ترین نسبتی با حکومت، قوانین، اهداف و آرمان‌های مشروطه نداشته است. مشروطه، همان‌طور که از اسمش پیداست، اتفاقاً پدید آمده بود تا قانون را در جامعه مستقر کند. آمده بود که قدرت و اختیارات حکومت را محدود و مشروط به قانون کند تا حکومت و شخص شاه نتوانند هر چه را که اراده کردند، انجام دهند؛ و در مقابل قدرت و اختیارات محدود، به نهادی به‌اسم مجلس که متشکل از نمایندگان مردم است نیز، پاسخ‌گو باشند. به تعبیر کمی جدیدتر، مشروطه آمده بود که «**توسعه سیاسی**» ایجاد کند؛ اما از هر زاویه‌ای که بخواهیم نوع حکومت محمدعلی‌شاه، احمدشاه و بعداً نیز سلسله پهلوی را با متر و معیارها و شاخص‌های مشروطه و آن نظامی که مشروطه قصد داشت تاسیس و ایجاد کند، بسنجیم؛ قطعاً و یقیناً نمی‌توانیم نسبتی بین‌شان برقرار سازیم. علت این امر نیز واضح است. چون شکل حکمرانی دو پادشاه پایانی قاجار و همچنین دو پادشاه سلسله پهلوی، دیکتاتوری، پلیسی و امنیتی بود

و به لحاظ سیاسی، کم‌ترین نسبتی با اهداف، آرمان‌ها، خواسته‌ها و امیال مشروطه نداشت. همین شکل حکومت دیکتاتوری و نبود توسعه سیاسی هم بعدها علت‌العلل انقلاب ۵۷ شد و حکومت پهلوی را سرنگون ساخت. البته بعد از گریختن محمدعلی‌شاه به سفارت روسیه و فوت وی و تاج‌گذاری احمدشاه، معظم له مزبور چندان موفق به حکمرانی و حکومت نشد که بتوان در مورد نوع حکومت وی قضاوت و تحلیل چندانی داشت. بعدها نیز با بحرانی‌شدن اوضاع کشور، مملکت را ترک کرد و زمام امور را به رضاخان سپرد؛ اما پیرامون محمدعلی‌شاه و بعدها نیز رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی، با اطمینان می‌توان سخن گفت. البته ذکر این نکته و تاکید اکید بر روی آن نیز در اینجا ضروری‌ست که اذعان به واقعیت تاریخی ای به نام «**دیکتاتوری بودن سیستم حکمرانی پهلوی اول و دوم**»، مطلقاً به معنای انکار خدمات و پیشرفت‌های صورت‌گرفته اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون و متعدد توسط رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی نیست. چه، خدماتی که توسط این دو پادشاه پهلوی بر ایران صورت گرفته است، ضمن آن‌که از بدیهیات و واقعیات انکارناپذیر تاریخی‌ست، بلکه در نوع خود کم‌نظیر (اگر حسب رعایت قاعده علمی و جهت خارج نشدن از این چهارچوب، نگفته باشیم ارزش‌مند) نیز است. هرچند نگارنده حتی اگر متهم به داوری ارزشی و قضاوت اخلاقی و عدم رعایت اصل بی‌طرفی نیز شود، به‌عنوان یک دانش‌آموز همیشگی تاریخ به‌جد معتقد است که خدمات رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی به ایران و ایرانی ارزش‌مند و بی‌نظیر است؛ ضمن آن‌که انتقادات جدی‌ای به گزاره «**رعایت اصل بی‌طرفی**» وارد می‌داند و این گزاره را از مشابهات و مترادف‌های «**مطالب زرد**» در به‌عنوان مثال علم روان‌شناسی تلقی و قلمداد می‌کند. حاجت به گفتن نیز نیست که یکپارچگی ملی‌ای که امروزه ایران دارد، مدیون و مرهون چکمه‌های رضاشاه پهلوی است. گذشته از این موضوع، عنوان شد که مشروطه هم موفق شد و هم موفق به پیروزی نشد. دلایل شکست مشروطه را ذکر کردیم و الان قصد آن داریم که اشاره نماییم چرا در عین حال که مشروطه را شکست‌خورده می‌دانیم، معتقد به پیروزی آن نیز هستیم؟ بعد از پرداخت به این مسئله، باز خواهیم گشت به موضوع تاج‌گذاری محمدعلی‌شاه و روی‌دادها و تحولات مهمی که بر سر راه مشروطه سبز شدند؛ اما واقع مطلب آن است که درست است که مشروطه هرگز نتوانست موفق به ایجاد و تاسیس یک نظام سیاسی مشروطه شود که در آن، حکومت حسب قانون اساسی مشروطه حکومت کرده و هرگز از قدرت و اختیارات نامحدود برخوردار نباشد، پاسخ‌گو باشد، قدرت و اختیارات شخص پادشاه محدود باشد به آنچه که قانون تعیین کرده است، آزادی‌های فردی و سیاسی به‌رسمیت شناخته شده و محترم شمرده شود، حق مالکیت خصوصی وجود داشته باشد، عدلیه مستقل از دستگاه و نهاد سلطنت باشد، انتخابات آزاد وجود داشته باشد و قانون در مملکت وجود داشته باشد، جملگی ملت در پیشگاه قانون برابر باشند و مواردی از این قبیل حضور و وجود داشته باشند و بنیان نظام مشروطه را شکل دهند، اما واقع مطلب آن است که مشروطه نتوانست تلقی، فهم، برداشت و قلمداد انسان و ذهن و ضمیر ایرانی از پدیده‌ای به‌اسم «**حکومت**» را از بیخ و بن ویران سازد و فهم، تلقی، برداشت و قلمداد جدیدی جایگزین آن نماید. فهم و تلقی‌ای که دیگر در آن حکومت پدیده‌ای مقدس و آسمانی نیست و پادشاه هم «**سلطان اسلام‌پناه**»، سایه خدا و ضل‌الله نمی‌باشد، بلکه پدیده دولت و حکومت، «**قرارداد اجتماعی**» بیش نیست، با ضوابط مشخص و معین. از این منظر است که مشروطه موفق شد و به‌رغم آن‌که عملاً نتوانست موفق به تاسیس یک نظام سیاسی مشروطه شود، اما ذهنیت و باور انسان ایرانی را از ریشه دچار تحول، یا بهتر است گفت «اصلاح» کرد. از این دید، می‌توان ادعا کرد که مشروطه موفق هم شد. بماند که اساساً اهمیت مشروطه به‌حدی بود و است که نظام بعد از قاجاریه، یعنی پهلوی، حتی صرفاً در کلام هم که شده، همواره مدعی آن بود که بر اساس «**قانون اساسی مشروطه**» حکومت می‌کند و هرگز ذره‌ای هم از آن تخطی نمی‌کند. بنیان، ریشه، اصل و اساس بسیاری از نهادها و قوانین و موضوعات حکمرانی‌ای که حتی اکنون وجود دارد، مدیون و مرهون مشروطه است. نهاد مجلس، اصل تفکیک قوا، قانون اساسی، انتخابات و شمار قابل‌توجهی از این قبیل نهادها و موضوعات، جملگی از مشروطه‌اند و قبل از آن وجود نداشتند. به‌تعبیر صادق زیباکلام: «**هر چه داریم، از مشروطه داریم**». به تاج‌گذاری محمدعلی‌شاه بعد از فوت پدرش، مظفرالدین‌شاه بازگردیم. بعد از فوت مظفرالدین‌شاه که به‌روایتی بعد از پنج‌روز از امضای قانون اساسی‌ای که مجلس و نمایندگان تنظیم و تدوین کرده بودند، اتفاق افتاد، محمدعلی‌شاه تاج پادشاهی بر سر نهاد و رسماً پادشاه ایران شد. از همان ابتدا نیز

اختلافات و مخالفت‌های وی با مشروطه و مشروطه‌خواهان شروع به طرح علنی و صریح شد. اولین نمونه از آن مخالفت‌ها و شاید حتی بتوان گفت دشمنی‌ها، دعوت نکردن هیچ‌یک از نمایندگان مجلس به مراسم تاج‌گذاری بود. علاوه بر این و به‌عنوان یک قاعده کلی، وی وزرا کابینه را نیز بر علیه مجلس و نمایندگان آن تشویق و ترغیب می‌کرد. همچنین، جهت تضعیف مخالفان خویش متوسل به اختلاف‌افکنی بین آن‌ها می‌شد. خصوصاً که بین مجلس اول و دولت و دربار اختلافات جدی‌ای نیز وجود داشت بر سر مسائلی مانند معرفی وزرای دولت به مجلس و امتناع و طفره‌روی دولت از انجام این کار، عدم پاسخ‌گویی دولت و وزرای آن به مجلس، لایحه استقراض از دولت‌های خارجی که توسط دولت ارائه شده بود و مجلس نیز مخالفت می‌کرد و در مقابل، خواستار تاسیس و تشکیل بانک ملی بود، تنظیم بودجه، برکناری حاکمان محلی پرنفوذ، الزام به اخذ مالیات و پرداخت به خزانه دولت، تیول و تسعیر و... سیر تحولات بدین‌گونه ادامه یافت؛ اما کم‌کم روح و روحیه محافظه‌کاری بر مجلس و نمایندگان آن چیره شد و آن استقامت و روحیه آزادی‌خواهی قبلی را از آنان گرفت. گرچه دولت و دربار و وزرا همواره سعی در تضعیف مجلس داشتند و از آن فروگذاری هم نمی‌کردند، اما کسروی از بین رفتن صلابت مجلس را ناشی از خود نمایندگان می‌داند که از استقلال و روحیه آزادی‌خواهی کافی‌ای برخوردار نبودند، به‌طوری‌که برخی از آنان در نتیجه رفت‌وآمدها به دربار، اخبار مجلس را به‌آنجا می‌رساندند و شماری نیز با دولت‌های خارجی در صدد برقراری روابطی بودند (یزدانی، ۶۵-۶۲: ۱۳۷۶). مجموعه این دلایل و عوامل باعث شد نمایندگان قادر به این نباشند که تمهیدات بازدارنده‌ای را اتخاذ کنند تا در آینده بتوانند مجلس، مشروطه، مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس را از آسیب‌های شاه، دربار و دولت در امان دارند و متناسب با بزرگه‌های تاریخی حساس، تصمیمات قاطع بگیرند. همین هم سبب شد تا کاستی‌ها و کمی‌هایی در قانون اساسی‌ای که قبلاً در زمان حیات مظفرالدین‌شاه و بعد از صدور فرمان تشکیل مجلس عدالت‌خانه که به‌فرمان مشروطه و سند پیروزی مشروطیت نیز شناخته شد و می‌شود، طراحی و تدوین شده و به‌امضای شاه نیز رسیده بود، احساس و دیده شود؛ بنابراین نمایندگان بر آن شدند تا برای قانون اساسی، متممی تهیه کنند تا بدین‌وسیله بتوانند کاستی‌های قانون اساسی را جبران کنند، مواردی که قبلاً حسب برخی ملاحظات نتوانسته بودند در قانون بیاورند را در متمم بیاورند و آن را تکمیل کنند. تدوین متمم قانون اساسی و اساساً خود متمم قانون اساسی نیز بهانه‌ای برای تحولات، درگیری‌ها، اختلافات و کشمکش‌های متعدد و مهم بعدی شد.

تدوین متمم قانون اساسی

همان‌طور که ذکر شد، بعد از تدوین قانون اساسی و تحولات بعدی آن، احساس نیاز شد که قانون اساسی‌ای که تدوین گردیده است، کامل نیست و نیاز به تکمله دارد. بر همین اساس، تصمیم بر آن شد که «متمم» قانون اساسی مشروطه نیز تدوین گردد و قانون اساسی را تکمیل نماید. نهایتاً نیز متمم قانون اساسی مشروطه در ۱۰۷ اصل توسط مجلس شورای ملی تصویب شد و به‌امضای محمدعلی‌شاه نیز رسید. البته امضای محمدعلی‌شاه و ذکر توشیح بر متمم قانون اساسی بیشتر حسب جبر شرایط بود تا این‌که از روی اختیار، آزادی و اراده شخصی و اعتقاد به مبانی و مفاهیم مشروطه صورت پذیرد. همان‌طور که در بخش‌های قبلی هم اشاره داشتیم، محمدعلی‌شاه با بندبند وجود مخالف مشروطه بود و خواهیم دید که تا جایی که می‌توانست، علیه آن نیز اقدام کرد و از عملی که بر ضد موجودیت مشروطه باشد، دریغ و فروگذاری نکرد؛ اما شرایط بحرانی پسامشروطه در کشور، حاکمیت روحیه، روح، جو و اتمسفر انقلابی و مجموعه‌ای از دلایل و عوامل مختلف و متعدد مثل پافشاری، اصرار و مقاومت نمایندگان مجلس، مشروطه‌خواهان و مردم، من‌جمله تجمع در اطراف مجلس، تحصن و تعطیل عمومی، باعث شد نهایتاً شاه کوتاه بیاید و حاضر به‌امضای متمم قانون اساسی شود. علاوه بر مخالفت محمدعلی‌شاه با اصل، نفس و ماهیت مشروطه، از جمله علل و عواملی که باعث مخالفت و سر باز زدن وی از امضای متمم می‌شدند، می‌توان به اصولی از متمم نیز اشاره کرد؛ مثل اصل هشتم که «متساوی‌الحقوق» بودن اهالی مملکت ایران را تضمین می‌کرد که طبیعتاً شامل شاه نیز می‌شد و وی طبعاً حاضر نبود زیر بار پذیرش حقوق مساوی خود با رعیت برود؛ اما همان‌طور که گفته شد، شاه نهایتاً بنا به مجموعه‌ای از عوامل و دلایل که برخی مورد

اشاره نیز قرار گرفت، نتوانست در برابر امضا متمم مقاومت کند و آن را امضا، تایید و تصدیق کرد و توشیحی نیز در صفحه آخر آن نوشت. متن توشیح معظم له که بسیار نیز جالب است، بدین شرح می‌باشد: «**بسمه تبارک و تعالی؛ متمم نظامنامه ملاحظه شد. تماماً صحیح است و شخص همایون ما ان شاء الله حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم ان شاء الله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود. ۲۹ شعبان قوی‌ئیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی طهران**». محتوای متن اصلی قانون اساسی (و نه متمم آن) که مواردی مثل برگزاری انتخابات و شیوه‌های آن، تشکیل و اداره جلسات مجلس و تشکیل انجمن‌های ایالتی را در بر می‌گرفت، با اصول و قواعد مذهب و شریعت تضاد و تناقض و تعارضی نداشت، بنابراین چندان مورد اعتراض علما و روحانیون قرار نگرفت؛ اما این موضوع در مورد متمم قانون اساسی صادق نشد. علت این موضوع آن بود که برخی از اصول متمم قانون اساسی از نظر برخی از علمای دینی با دین و شریعت مطابقت نداشت و ای‌بسا مخالف آن نیز بود. شیخ فضل‌الله نوری، از جمله مخالفین متمم قانون اساسی و اساساً خود قانون اساسی مشروطه بود. چون وی نفس تعیین قانون از طرف انسان را از اساس ناقض احکام شریعت می‌دانست و معتقد بود که انسان نباید به امر قانون‌گذاری بپردازد و احکام و قوانین الهی را نقض نماید. وی به‌طور ویژه با اصول «**آزادی**» و «**برابری**» مخالفت می‌ورزید؛ که به‌ترتیب اصل هشتم و بیستم متمم قانون اساسی بودند. همین‌زمان بود که برای نخستین‌بار از لزوم انطباق قوانین با احکام شریعت صحبت به‌میان آمد و حسب همین موضوع، به پیشنهاد شیخ فضل‌الله نوری ماده‌ای به متمم قانون اساسی اضافه شد که بر اساس آن، می‌بایستی شورایی از علمای شیعه جهت نظارت بر تصمیمات و مصوبات مجلس و اطمینان از تطابق آنان با احکام اسلامی و عدم وجود تناقض و تعارض بین این دو، در نظر گرفته شود. در همین زمان بود که مخالفت علمای دینی با مشروطه و در راس همه‌شان نیز شیخ فضل‌الله نوری با مجلس، قانون و مشروطه هم جنبه جدی‌تر و آشکارتری به‌خود گرفت و از دل آن یک جریان ضد مشروطه به‌وجود آمد. راس این جریان را هم خود شیخ فضل‌الله بر عهده داشت. این جریان از اساس با مشروطه مخالفت می‌کرد و عمده علت مخالفتش را نیز تضاد مشروطه (به‌زعم مخالفین مشروطه) با دین و شریعت اسلام می‌دانست. آنان، همان‌طور که گفته شد، خصوصاً به اصول برابری و آزادی معترض بودند و اعتقاد داشتند که در چنین شرایطی، اوامر دین نقض می‌شود. سپس نیز حسب همین موارد و با تاسی از نفس مخالفت با مشروطه، خود را با محمدعلی‌شاه در یک جبهه دیدند و به‌وی پیوستند. البته جملگی مخالفینی که به شاه پیوستند، انگیزه‌شان از هم‌نوا شدن با وی، مخالفت با مشروطه نبود. طبیعتاً شمار قابل توجهی از آنان انگیزه‌های شخصی داشتند و تأمین و تضمین منافع فردی خود را در گرو پیوستن به شاه، مخالفت با مشروطه و تبری‌جویی از آن می‌دانستند؛ اما برخی نیز واقعاً و قلباً به‌جهت مخالفت با مشروطه بود که در جبهه شاه علیه مشروطه قرار گرفتند و آن را از عمق وجود بر ضد اسلام می‌پنداشتند. حتی بعدها شیخ فضل‌الله نوری پا را فراتر نهاد و به‌صراحت از شاه طرفداری کرد و مشروطه‌خواهان و مشروطه‌اندیشان را تکفیر نمود. علاوه بر این، تصویب متمم قانون اساسی، از جدی‌ترین بخش‌هایی بود که میان شاه و مجلس، یا به‌تعبیر دیگر، مشروطه‌خواهان، محل اختلاف بود. مفاد این اختلاف نیز این بود که این متمم با الگوبرداری از قانون اساسی بلژیک نوشته و تدوین گشته بود که حسب آن، از قدرت و اختیارات شاه شدیداً می‌کاست و در مقابل، بر دایره اختیارات نهاد مجلس، به‌عنوان نماینده مردم و نهاد قانون‌گذار جامعه، می‌افزود. عزل نخست‌وزیر، یا هر یک از وزیران و تصویب سالیانه هزینه‌های نظامی، از جمله این کاهش و افزایش اختیارات شاه و مجلس در متمم قانون اساسی بود. این موارد و بسیاری دیگر از مشابهات و مترادف‌های این موارد، باعث مخالفت شدید محمدعلی‌شاه شد و وی از امضای متمم خودداری کرد و به‌جای آن، پیشنهادهای جایگزین مطرح کرد؛ اما این پیشنهادها با مخالفت شدیدتر مردم در نقاط مختلف ایران، مثل اصفهان، رشت، تبریز، کرمانشاه، مشهد، شیراز و بندر انزلی روبه‌رو شد و ترکیب این عامل با عوامل دیگری که مورد اشاره و ذکر قرار گرفتند، باعث شد نهایتاً شاه متمم قانون اساسی را امضا نماید و آن را تصدیق کند. حتی در متن توشیح که در صفحه پایانی متمم قانون اساسی نوشت، اصول و اساس آن را «**مقدس**» خواند و تضمین کرد که علاوه بر «**شخص همایون**»^۱ شان که «**حافظ**» و «**ناظر**»^۲ «**کلیه آن**» خواهند بود، بلکه «**اعقاب**» و «**اولاد**»^۳ شان نیز «**مقوی**» این

اصول و اساس «مقدس» خواهند بود؛ که در نوع خود اقدامی جالب است و از حیث ارزش گذاری تاریخی، دارای اهمیت و ارزش فراوانی است.

ترور امین‌السلطان و قرارداد سن پترزبورگ

ترور امین‌السلطان، یکی از تحولات مهم تاریخ معاصر ایران است. در واقع، می‌توان گفت این تحول، از جنبه‌های مهم مشروطه‌پژوهی است. البته در اینجا باید عنوان داشت که این روی‌داد قبل از امضای متمم قانون اساسی توسط محمدعلی‌شاه به‌وقوع پیوست. امین‌السلطان، نخست‌وزیر محمدعلی‌شاه بود. ترور و قتل وی در روزی اتفاق افتاد که وی در مجلس شورای ملی حاضر شده بود تا موافقت محمدعلی‌شاه با امضای متمم قانون اساسی را به نمایندگان ابلاغ نماید و نامه موافقت وی را قرائت کند؛ که هنگام خروج از مجلس به قتل رسید. امین‌السلطان شخصیت مهمی در تاریخ ایران است. همچنین، شخصیت چندوجهی وی، از ویژگی‌های بارز او بوده است. چه، به عنوان مثال، در عین حال که از جنبش اعتراضی شیخ فضل‌الله حمایت می‌کرد، نیز شاه را به امضای متمم قانون اساسی نیز ترغیب و تشویق می‌نمود. علاوه بر این، همواره تلاش می‌کرد تا مجلس را مجاب به موافقت پیرامون استقراض از روسیه کند. در حقیقت، بعد از کشته‌شدن امین‌السلطان بود که شاه نهایتاً متمم قانون اساسی را امضا کرد. تقارن ترور امین‌السلطان با یکی از قراردادهای سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران، از دیگر جهات اهمیت این دو موضوع است. «قرارداد سن پترزبورگ»، همین قرارداد سرنوشت‌ساز است. سرنوشت‌سازی این قرارداد از آنجا مورد اشاره است که این قرارداد در حقیقت موجب توافق انگلستان و روسیه شدند و به‌نوعی در تحولات بعدی و شکست مشروطه بی‌تاثیر عمل نکردند. مفاد قرارداد عبارت از آن بود که روسیه و انگلستان توافق می‌کردند مناطق شمالی ایران به‌عنوان مناطق تحت نفوذ روسیه و مناطق جنوبی نیز مناطق تحت نفوذ انگلستان شناخته شوند. در واقع، بعد از امضا و انجام این قرارداد بود که به نوعی اختلافات بین این دو دولت رفع شد و این مسئله نیز به‌زیان مشروطه تمام گشت. علت این موضوع نیز آن بود که بریتانیا در موضوع مشروطه طرف مشروطه‌خواهان را می‌گرفت و روسیه نیز کاملاً برعکس، طرف محمدعلی‌شاه ایستاده بود. پس از انعقاد این قرارداد، نوعی آتش‌بس میان این دو برقرار شد و دود غلیظ انجام این آتش‌بس نیز تماماً بر چشم مشروطه و مشروطه‌خواهان رفت.

واقعۀ میدان توپخانه

با آشفته‌گی اوضاع کشور، اختلافات بین شاه و مجلس و اساساً بین گروه‌ها و جناح‌های سیاسی مختلف کشور، بیش از پیش خود را نمایان می‌ساخت. البته به‌شرحی که خواهیم دید، شاه بعدها تسلیم شد و موجودیت مجلس را هم هرچند به شکل ظاهری و برخلاف خواست قلبی خود، پذیرفت. نه‌تنها موجودیت مجلس، بلکه اساساً مجبور به پذیرش قانون اساسی مشروطه و سوگند یاد کردن به آن نیز شد؛ اما اختلافات موجود بین گروه‌ها و طیف‌های مختلف سیاسی هر روز بیش از دیروز نمایان می‌شد و وضعیت کشور را بحرانی‌تر و ملتهب‌تر می‌نمود. بارزترین وجه و جنبه از اختلافات موجود بین جناح‌های سیاسی کشور، مربوط به اختلافات دمکرات‌ها با میانه‌روها در مجلس شورای ملی می‌شد. در آذرماه ۱۲۸۶ شیخ فضل‌الله نوری، از برجسته‌ترین مخالفان مشروطه، مردم را دعوت به دفاع از اسلام کرد و از آنان خواست در برابر مشروطه‌طلبان که از آنان با تعبیر «کافر» یاد می‌کرد و چنین اقداماتی در تاریخ معاصر ایران کم‌سابقه نیست، در میدان توپخانه تهران تجمع کنند. بماند که اساساً این اتهام شیخ فضل‌الله به مشروطه و مشروطه‌خواهان، صرفاً در حد «تت‌ه‌ام» بود و بر اساس انگیزه‌های به احتمال قوی شخصی و تا حدودی نیز سیاسی و نه شرعی و شریعت‌مدارانه، صورت می‌گرفت. حسب همین دعوت شیخ فضل‌الله نیز جمع بزرگی از طیف‌های مختلف مردم، شامل طلاب و روحانیون، درباریان و مستخدمین، کارگران و... گرد هم آمدند. شیخ فضل‌الله در این اجتماع سخنرانی کرد و به ارزش‌های مشروطه حمله نمود. او آزادی و برابری را تقبیح کرد و بر ضد اسلام قلمداد نمود و حاضرین را به حمله به مجلس تحریک و ترغیب و تشویق کرد. البته این اتفاق هرگز نیفتاد و مخالفان مشروطه نتوانستند موفق به حمله به مجلس شوند. اعتصاب عمومی جامعه اصناف در

حمایت از مشروطه و اعلام حمایت کسر قابل توجهی از مردم جهت حمایت داوطلبانه از مشروطه و نهاد مجلس، عمده دلیل این عدم موفقیت مخالفان مشروطه در حمله به مجلس بود. غایت و نهایت این تحولات و کشمکش‌ها میان موافقان و مخالفان مشروطه و تنش‌های به‌وجودآمده، آن بود که محمدعلی‌شاه کوتاه آمد و در مقابل مجلس و خواسته‌های مشروطه‌طلبانه مشروطه‌خواهان تسلیم شد و به قانون اساسی مشروطه سوگند نیز یاد کرد. بعد از این تحولات بود که متمم قانون اساسی را نیز امضا کرد و همچنان که در بخش قبلی دیدیم، توشیحی نیز در صفحه پایانی آن بر آن نوشت.

به‌توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر

به‌توپ بستن مجلس شورای ملی، از مهم‌ترین تحولات سیاسی - اجتماعی ایران عصر قاجار است. این مهم، در تاریخ مشروطه و مشروطه‌پژوهی دارای جایگاه بسیار مهمی است. چه، حتی توسط برخی از پژوهشگران و محققین تاریخ مشروطه، به‌عنوان یکی از «کودتا»های تاریخ ایران تلقی گردیده است. به‌عنوان مثال، سهراب یزدانی در کتاب تاریخ کودتاهای ایران، به‌تفصیل به‌این مورد پرداخته است و آن را در کنار کودتاهای دیگر تاریخ ایران مورد توجه و بررسی قرار داده است. این اقدام محمدعلی‌شاه در واقع زمینه‌ساز شروع دوره ای از تاریخ ایران است که از آن تحت عنوان «**استبداد صغیر**» یاد می‌شود؛ که طی آن شکل جدیدی از استبداد و خفقان پس از دوره‌ای مشروطه‌طلبی و حتی استقرار مشروطه، بر کشور حاکم می‌شود. چندی بعد از تحولاتی که ذکر آن‌ها در بخش قبلی گذشت، محمدعلی‌شاه به مکان معروف و امن خود، یعنی «**باغ شاه**» رفت که از جهات بسیاری برای وی مطلوب بود. «**باغ شاه**»، هم دور از شهر قرار داشت، به طوری که دسترسی به‌آن‌جا بسیار سخت بود و هم از استحکامات و امنیت قابل توجهی برخوردار بود. بعد از عزیمت به باغ شاه، محمدعلی‌شاه بیانیه‌ای صادر کرد و در آن خواستار اجرای قانون مطبوعات، فراهم شدن نظام‌نامه‌ای برای انجمن‌ها و خروج تعدادی از مشروطه‌خواهان از کشور شد. عنوان و نام بیانیه، «**راه نجات و امیدواری ملت**» بود. شاه در این بیانیه ضمن آن‌که تاکید و تصریح به حکومت مشروطه می‌کرد، در عین حال عنوان می‌داشت که با به‌تعبیر خود «**مفسدان**» و کسانی که از حدود خود خارج شوند، شده‌اند، بشوند و خواهند شد، برخورد جدی‌ای صورت خواهد گرفت. چندین روز بعد از گذشت از این واقعه، شاه طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که در تهران و دیگر شهرها حکومت نظامی برقرار است. این اتفاقات و این اطلاعیه، در اول تیر، یعنی حول‌وحوش دو هفته بعد از بیانیه قبلی صورت می‌گرفت. در فردای روز صدور اطلاعیه، تسلیحات و قوای نظامی شاه به‌سمت مجلس حرکت کردند. فرماندهی قوای نظامی را نیز، آن‌چنان که می‌دانیم، کلنل «**ولادیمیر لیاخوف**» روسی بر عهده داشت. بعد از زد و خوردهای فراوان، نهایتاً با شلیک به‌سمت مجلس و ساختمان آن و شکست مشروطه‌خواهان و دستگیری برخی از آنان، غائله ختم می‌شود. ختم این غائله در واقع شروع «**استبداد صغیر**» است که با دستگیری تعدادی از مشروطه‌خواهان و تحت تعقیب قرار گرفتن شماری دیگر از آنان آغاز می‌شود و برای مدتی دوام و قوام می‌یابد. از جمله مهم‌ترین اشخاص از مشروطه‌خواهانی که بعد از به‌توپ‌بسته‌شدن مجلس، بازداشت و دستگیر شدند، می‌توان به افرادی مثل ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل و سید محمدرضا مساوات اشاره داشت. همان طور که عنوان شد، علاوه بر دستگیری‌ها و بازداشت‌ها، عده دیگری از مشروطه‌خواهان نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. شماری از آنان نیز به سفارت‌خانه‌های کشورهای دیگر پناه بردند و خود را بدین‌وسیله پنهان ساختند. از میان دستگیرشدگان بعد از به‌توپ‌بسته‌شدن مجلس، میرزا ابراهیم تبریزی، شیخ احمد روح‌القدس، ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، جمال‌الدین واعظ و قاضی ارداقی از مهم‌ترین آن‌ها بودند که شکنجه و کشته شدند. البته علاوه بر تهران، در شهرهای دیگر مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب نیز بساط دستگیری، شکنجه و نهایت کشتار مخالفان حکومت مطلقه، پهن بود و این فقط تهران نبود که در آن، تبوتاب فراوان مشروطه و سرکوب مشروطه وجود داشت و مخالفان شاه و حکومت او یا بازداشت می‌شدند، یا شکنجه می‌شدند، یا کشته می‌شدند، یا موفق به پناه‌بردن به یکی از سفارت‌خانه‌های کشورهای خارجی می‌شدند. البته محمدعلی‌شاه در ابتدا اعلام کرده بود که قصد براندازی نظام مشروطه و مجلس را ندارد و ظرف چند ماه آینده، انتخابات مجلس جدید را برگزار خواهد کرد؛ اما پس از طی شدن

آن مدت، مجدداً آن را به تأخیر انداخت و برای چندین ماه بعد موکول کرد. بعد از آن، تعدادی از مخالفین مشروطه به باغ شاه دعوت شدند تا پیرامون مشروطه صحبت کنند. در آن جلسه، شیخ فضل الله اعلام کرد که مشروطه برخلاف شرع اسلام است و نباید وجود داشته باشد. تلگراف‌های چندی را نیز از شهرهای مختلف ایران نشان داد که حمل بر مخالفت با مشروطه بودند؛ بنابراین از شاه تقاضا کردند که بساط مشروطه و مشروطه‌خواهی را برچینند و به عنوان اولین قدم نیز، از بازگشایی مجلس صرف نظر کنند. بعد از این جلسه، چندین روز بعد، اجتماع مشابهی به وجود آمد و مفاد و محتوای جلسه قبلی تکرار شد. شاه، متأثر از این موارد، اعلام کرد که مجلس را بازگشایی نخواهد کرد و قصد دارد مجلس دیگری را تأسیس کند. مجلسی که البته همگی می‌دانیم هرگز به معنای واقعی تأسیس نشد و صرفاً در سخن، مجلس بود؛ و نه بیش‌تر؛ اما اگر در عمل تأسیس می‌شد، شاید بتوان حدس زد که احتمالاً نهادی می‌شد که به لحاظ ظاهری عنوان مجلس را می‌داشت و نیازهای مردم به نمایندگان مردمی و مجلس ارضا می‌کرد؛ اما در عمل غلام حلقه به‌گوش و نوکر دست‌به‌سینه حکومت و ذات اقدس شهریاری می‌بود که شاه قصد داشت در عین حال که «ظاهراً» کشور را دارای مجلس نشان دهد، اما همان نهاد در اختیار خود و منویات ملوکانه ذات همایونی خود قرار گیرد. در واقع، قصد داشت با یک‌تیر، دو نشان بزند. نشان اول آن که به مشروطه‌خواهان و مردم مشروطه‌خواه بگوید که مجلس را بازگشایی کرده است و مخالفتی نیز ندارد با مجلس، نمایندگان مجلس، قانون اساسی، نظام مشروطه، محدودیت قدرت حکومت و رعایت اصل پاسخ‌گویی حکومت به نمایندگانی که مردم تعیین کرده و به نهادی به اسم «مجلس» فرستاده‌اند که ضمن قانون‌گذاری، نقش نظارتی بر عملکرد، سیاست‌ها و تصمیمات حکومت را داشته باشد و آن را مجاب به پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری در قبال اتخاذ سیاست‌های خرد و کلان و تصمیمات و رویکردهای گوناگون نسبت به مسائل مختلف کشوری و سایر ارزش‌ها و اصول مشروطیت نیز نماید. نشان دوم نیز آن که در عین حال که نشان اول را در معرض دید عموم قرار دهد، اما در واقع، مجلس، یک مجلس کاملاً «خودی»، «مطیع»، «مجری»، «فرمان‌بردار»، «بله‌قربان‌گو»، «محبوب»، «مطلوب»، «مطبوع»، «مقبول»، «مشروع»، «خادم» و «ارادت‌مند» ذات مبارک همایونی باشد و «منویات»، «رهنمودها»، «دستورات»، «وامر»، «فرمایشات» و «فرموده»های قبله عالم را «موبه‌مو»، «جامع»، «بی‌پس‌و‌پیش»، «بی‌اما و اگر»، «بی‌چون و چرا»، «بی‌طول و تفصیل»، «کامل»، «دقیق»، «جامع‌الاطراف» و بدون کم‌ترین و کوچک‌ترین نقص و کمبودی اجرا نمایند و سیاست‌های معظم له را پیش ببرند. این وضعیت تا مدتی برقرار و پایرجا باشد، بعد از آن اگر مجلس به‌وی وفادار ماند که چه بهتر، اما اگر ایجاد دردسر و ذکر مصیبت کرد، از بیخ و بن آن را از بین ببرد و راحت و آسوده به کار خویش مشغول گردد. به هر حال، رعیت را چه به دخالت در امور مملکتی؟ پس از جلسه دومی که مورد اشاره قرار گرفت، همان‌طور که گفته شد، شاه اعلام کرد در نتیجه «خواست مردم» از تشکیل مجلس منصرف شده است و بساط مشروطه و مشروطه‌خواهی را نیز جمع‌شده اعلام می‌کند. شاه اعلام کرد به جای مجلس شورای ملی مبتنی بر قانون اساسی مشروطه، مجلسی به نام «شورای کبرای دولتی» تشکیل خواهد داد و پنجاه نفر را نیز به‌انتخاب خود، برای عضویت در آن مجلس منصوب خواهد کرد؛ یعنی مجلسی کاملاً حکومتی و تهی از هرگونه نقش و تاثیر مردمی. پس از این اقدامات، سفارات بریتانیا و روسیه به مخالفت با آن برخاستند و اعلام کردند با تشکیل چنین مجلسی به جای مجلس منتخب مردم، مخالف هستند. همین مورد، یعنی مخالفت خارجی با اقدامات شاه و نارضایتی‌های عمیق داخلی، باعث بروز اختلافات، درگیری‌ها و تنش‌های بسیار جدی‌ای در سطح کشور شد و تحولات مهم بعدی را رقم زد. بدیهی نیز است که هنگام اطلاع سفارات روسیه و بریتانیا در تهران از قصد محمدعلی‌شاه برای تأسیس مجلس «شورای کبری دولتی»، وی را تحت فشار گذاردند که از این اقدام صرف‌نظر نماید.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، چاپ سی و دوم، ۱۴۰۱، انتشارات نی.
۲. آجودانی، ماشاءالله؛ مشروطه‌ی ایرانی، چاپ نهم، ۱۳۷۸، انتشارات اختران.
۳. دولت‌آبادی، یحیی؛ حیات یحیی، تمامی جلدها، چاپ دوم، ۱۳۶۱، انتشارات عطار و فردوسی.
۴. زیباکلام، صادق؛ سنت و مدرنیته، ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار، چاپ دهم، ۱۳۹۷، انتشارات روزنه.
۵. کرمانی، ناظم‌الاسلام؛ تاریخ بیداری ایرانیان، تمامی جلدها، نوبت چاپ نامشخص، ۱۳۸۷، انتشارات امیرکبیر.
۶. کسروی، احمد؛ تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، چاپ ششم، ۱۴۰۲، انتشارات نگاه.
۷. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهاردهم، ۱۴۰۱، انتشارات نگاه.
۸. ملک‌زاده، مهدی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تمامی جلدها، چاپ چهارم، ۱۳۷۸، انتشارات علمی.
۹. یزدانی، سهراب؛ کسروی و تاریخ مشروطه ایران، چاپ نهم، ۱۴۰۱، انتشارات نی.
۱۰. یزدانی، سهراب؛ مجاهدان مشروطه، چاپ پنجم، ۱۴۰۲، انتشارات نی.